

پرستوهای کوچ

نوشته ی آزاد کریمی



(یادداشتی بر رمان پرستوهای کوچ به قلم فرخ نعمتیور)

این رمان را سال ۲۰۰۱ خواندم. در شرایطی پیچیده برای هر دوی ما یعنی من و فرخ نویسنده ی این رمان که چند سال پیشتر آن را در جنوب، یعنی کردستان-عراق منتشر کرده بود و توجه نویسندگان مطرح آن دوره را جلب کرده بود.

در آن دوره من و فرخ امکان انتشار کتاب، مقاله یا هر نوع نوشته ای را نداشتیم. در برزخ قرار داشتیم. به او پیشنهاد دادم یک یادداشت خصوصی برایش بنویسم و او یک روز آن را منتشر کند.

به هر حال شد. سالها بعد من به نروژ، کشوری که او به آنجا مهاجرت کرد، رفتم و به او پیوستم. از او یادداشت را خواستم. البته او آن را پیشتر در وبسایت قلم در سالهای ابتدای ۲۰۰۰ منتشر کرده بود و من که در ایران زندگی می کردم و در زیر ذرهبین قرار داشتم از او خواستم که این یادداشت را بردارد تا اوضاع برای من پیشتر از این پیچیده نشود. او این کار را کرد و پس از چند سال بی خبری در اربیل با او تماس گرفتم و شرایط را برایش شرح دادم و روابط ما دوباره برقرار شد و چند سال بعد به نروژ مهاجرت کردم و اکنون این یادداشت را در آرشیوم دوباره یافتم و تصمیم گرفتم این یادداشت که نقدی بر کتاب پرستوهای کوچ فرخ نعمتپور دوست صمیمی ام است و حقیقتاً برایم باارزش است برای نسل جدید خوانندگان ادبیات کردی در وبسایت قلم باز نشر کنم .

متشکرم که وقت می گذارید و این یادداشت را می خوانید. موفق باشید.

آزاد کریمی، درامن-نروژ

پنجم ژانویه ۲۰۲۵

لینک این مقاله در وبسایت قلم :

https://www.qelam.com/index.php?option=com_content&view=article&id=4339:prstwhay-kwch&catid=84&Itemid=479

توجه: این مقاله برای باز نشر به کوردیپدیا ارسال شده است.

نقدی بر رمان پرستوهای کوچ

سکوت منشأ فاجعه است. این جمله انقلابی را "کمال" در یکی از بخشهای رمان کردی "پرستوهای کوچ" نوشته فرخ نعمت پور میگوید. به اعتقاد کمال نباید سکوت کرد که فاجعه‌ای دیگر باره روی ندهد. اما مبینیم که کمال در فلاش بکهای متعددش در همان سکوت معنادار و منزوی اش نه یک بار بلکه دهها بار به جستجوی فاجعه‌های زندگی خود می‌رود. در این میان اطرافیان او هر یک موجد یک فاجعه‌اند، خواسته یا ناخواسته زندگی آنها به نوعی عین فاجعه است، فاجعه‌ای که با مرگ بسیاری از آنها تکمیل میشود. آری در حقیقت تولد و زندگی آنها خود فاجعه‌ای مزمن و مهلک بوده است در ابتدا کمال ضد قهرمان رمان است. او در یک اثر تراژیک و پر از فاجعه‌های مرگبار، همانگونه که از اسمش پیداست در جستجوی کمال است! او یک فرد ساده شهرستانی در یک منطقه دورافتاده است، شهرستان او هنوز در چنبر مناسبات اجتماعی نیمه روستایی و سنتی محصور است، و همه کاراکترها از بطن این اجتماع پرت و نیمه دهاتی برخاسته‌اند: فاتی، سه‌یران، حمید، طه، اسماعیل و حتی آن شخص بدون اسمی که کمال مسائل اجتماعی و سیاسی را با او به بحث می‌گذارد.

"کمال" در جستجوی گوهر حقیقت و کمال آگاهی است، حقیقتی که همواره در آن محیط سرد و ناامید و یأس آور، جانها را قربانی مرگی مصیبت بار و مهلک می‌کند. مرگی که گرچه مثل تمامی نوع بشر با زادن متولد می‌شود اما در این منطقه بسیار متجلی تر و واضحت از حضور زندگی است. در کردستان ایران مخصوصاً در دو دهه اخیر حوادث داخلی و خارجی چنان تحمیلی و سریع روی داده‌اند، که اوضاع سیاسی و اجتماعی را بسیار پیچیده و غامض نموده، و در کنار آن تأثیرات روانی عمیقی بر آدمیان آن ناحیه گذاشته که محال است بتوان همه چیز را تشخیص داد و از آن تلقی دقیق و صحیحی بدست آورد.

فقر، کانون اصلی مناقشات منطقه و عامل تأثیر گذار اصلی بر روند شکل‌گیری شخصیت آدمهای داستان است. فقر مزمن و فلاکت باری که مانند بختک بر صحنه مناسبات فردی و گروهی و کشمکشهای اجتماعی و فردی سنگینی میکند. فارغ از فقر مداوم و نفس گیر، عوامل دیگری مانند تبعیض سیاسی و فرهنگی، جنگهای داخلی و جنگ ایران و عراق اوضاع نابسامان و درهم ریخته منطقه را حادثتر میکند و در کشاکش این مسائل پیچیده، محصور کننده و بحرانی، آدمیانی که هر یک دچار بدبختی و مهلکه خود هستند، به زندگی نفس گیر و سرد خود ادامه میدهند، آنها عاشق میشوند، در کارهای تشکیلاتی مخفی بر ضد رژیم غالب فعالیت میکنند، ازدواج میکنند، دچار چالشهای درونی میشوند، با هم به ستیز برمیخیزند، با مرگ مبارزه میکنند، گرچه این مبارزه بسیار کمرنگ و بی رمق جلوه میکند و هر یک تحلیلهای خاص خود را برای توجیه این نوع زندگی و مرگ دارند. تحلیلهایی که در هر یک از آنها به نوعی نمایانگر برداشتهای اقشار مختلف آن جامعه سنتی و نیمه روستایی است و در کانون این تفسیر و تحلیل (کمال) به مبارزه برمی‌خیزد و در انتها ناچار به جلائی وطن میشود، دیگرانی که در این گیرودارها حضور داشته‌اند به نحوی حذف میشوند، این جزو ادامه همان سکوتی است که به اعتقاد نویسنده و به گفته کمال منشأ فاجعه است.

"کمال" چه میخواهد؟ انقلاب، آسایش، عشق و یا یافتن سرخ گمشده این کلاف پیچیده و ناهمگون؟ کمال فلسفه مییابد، در تشکیلات مخفی که ترور و حذف دشمن یکی از عوامل مهم و تعین کننده آن است، فقط اعلامیه پخش میکند. کمال آیا میخواهد با این نوع زندگی خطرناک و دلهره آور عشق را با مبارزه آشتی دهد و از امتزاج این دو سلاحی آتشین و آسیب ناپذیر در مقابل مرگ محتوم و مسلط بسازد؟ نویسنده اینها را تعمداً با کوچ کمال پاسخ میدهد. او گرچه از زبان کمال که یک راوی نیز میباشد بسیار گذرا ارتباط منطقی حوادث را میخواهد بیابد و درهم تند، اما هرگز آن تفسیر و تعبیر جامعی که بتواند کلاف سردرگم کمال را بیابد و راهی نشان دهد، راهی که سره را از ناسره، مرگ را از زندگی تشخیص دهد، به دست نمیدهد.

این میتواند یکی از نقاط ضعف رمان پرستوهای کوچ باشد، اما ظرافت مرز بین مرگ و زندگی در رمان به شکل زیبایی (گرچه همراه نواقصی بسیار در تحلیل موقعیتهای فردی و یا حشو و زوائد بسیار) خود را مینمایاند. تفرکات کمال، نمایانگر پیچیدگیهای روانی و شخصیتی اش میباشد. "سه‌یران" عاشق کمال است، اما زن کس دیگری میشود آن هم به اجبار پدر. "فاتی" هم زن "طه" میشود، آن هم به اجبار پدر. این اجبار پدرسالارانه، زنها را در چنبر مناسبات اجتماعی متعصب و دگم سنتی، اسیر سرنوشتی ناخواسته میکند، و عجیب است در سرزمینی این چنین، زنی با خصوصیات "فاتی" پا را از حدود و معیارهای سنتی صد ساله فراتر گذاشته و عاشق حمید میشود. و بر سر این کار جاننش را از دست میدهد. طه در اصطلاح محلی جاش یعنی خائن است. او با شخصی ریشو و تسبیح به دست رفت و آمد پیدا میکند. که بی گمان یکی از عوامل حکومت در منطقه است. اینرا از نوع گویش کلمه "بهشت" و "اینطور" و ریش و تسبیح او پی میریم.

شخصیتهای بیشمار داستان که هر کدام از آنها را میتوان راوی، قهرمان و یا ضد قهرمان رمانهای دیگری ساخت، که به رغم اسرار و پافشاری نویسنده بسیار گذرا و رفتنی هستند، برادرهای حمید، پدر اسماعیل، پدر و مادر کمال، ابراهیم دایی کمال که فقط جنازه بی روح او در چند سطر نشانی از حضور او دارد، و همچنین زنی که کاسه سرش از روی مغزش بر اثر بمباران هواپیماهای عراقی برداشته شده است. همه و همه گذرا، آنی و مقطعی هستند.

"نعمت پور" فضای رومانتیکی خلق نموده که در آن روابط انسانها در بستر اجتماع به معامله گذاشته می شود. این را حتی کمال می گوید. مفاهیمی مانند انقلاب، عصیان، فقر، فساد اجتماعی، نابسامانی های خانوادگی، جامعه پدر سالار، خیانت، رابطه مراد-میردی همانند رابطه اسماعیل و کمال در سطر مقطع و کوتاه رمان از ذهن کمال به خواننده نمایانده می شود. این مفاهیم و دغدغه های فکری نویسنده در سراسر داستان حضور دارند. علیرغم فضای رومانس زده و ژانر تراژیک، رمان از تم اجتماعی سیاسی برخوردار است. در این گوشه از جهان قاعده بر هم می خورد چرا که بر خلاف بخشهای پیشرفته تنها از هم تفکیک شده و مجزا هستند و اشخاص با کمال آگاهی به کارکردهای هر تم توجه نشان می دهند، بلکه برعکس در سر زمین مورد بحث (کردستان) همه تمهای (اجتماعی، سیاسی، روانشناسی، ایدئولوژی، فلسفی و فردی (individual) نه به عنوان یک کارکرد بلکه بعنوان یک اثر تعیین کننده بر تمام وجوه زندگی شخصی اجتماعی انسان کرد تأثیر میگذارد، و همه را در هم می تند و آن را به یک کلافه پیچیده و غیر قابل تفکیک مبدل می سازد.

متأسفانه فضای رومانتیک بر ادبیات و کلا" هنری کردی حاکم است، و این نشأت گرفته از سکوت فاجعه آور و سپس فاجعه مرگ آور و مسکوت کننده است. فاجعه هایی که هر کدام مولد بحرانهای بسیار بزرگی اجتماعی هستند.

در این جامعه محدود، سنتی و عقب مانده چه انقلابی می تواند همه بنیادهای ریشه دار و جا افتاده را بر کند و از نو دنیای دیگری بنیانهد؟ آیا کمال در تقابل با این اندیشه است که به جلای وطن روی میآورد؟

نویسنده در مقابل سلاطین نویسندگانی که فرم را فدای محتوا میکنند، از کلمات زیبا و گوناگون استفاده میکنند، و در تعارض با فداکنندگان محتوا در برابر معانی و مفاهیم مختلفی را که دغدغهای ذهنی اش است، در جای جای کتاب مینگارد. او کوشیده است پلی در بین این دو برداشت بزند اما علیرغم این تلاش زبان رمان گنگ و ناگویا است. شخصیتها خوب پرداخت و صیقل نشده اند. همه چیز با عجله است. بسیار سریع و زودگذر. آنقدر که در سبک نگارش نویسنده نیز این عجله بارز و آشکار است. جملات کوتاه و مقطع، و نویسنده با آوردن این جملات کوتاه و مقطع میخواهد ضرباهنگ را در دست گیرد اما متأسفانه موفق نمیشود، گرچه این ترمز(برش و تقطیع جملات) خود به توضیحات همین جمله های کوتاه مبدل میشود و کمال را مجبور و میسازد توضیحات لازمه را که برای معرفی کاراکترها به کار میآید به خود آنها پس دهد. مثلاً درجایی برای شناساندن حمید میگوید پدرت لاغر اندام و سبزه رو بود. کلهای بدون مو و قومی داشت. و این شناساندن کاراکترها از سوی کمال با آنکه راوی داستان میباشد اما تمهید مناسبی به نظر نمیرسد. گرچه در عرصه ی داستان نویسنده میتوانست از شگردهای دیگری برای شناخت نسبی کاراکترها استفاده کند. اما واقعیت این است که نویسنده در بکارگیری زبان به شکل فرم تا حدودی موفق است اما برای اجرا به شکل ساختاری منسجم و گویا دارای نواقص بسیاری است، ولو اینکه او عامدانه از فلاشبک (بازگشت به گذشته) به عنوان شکل راوی استفاده نموده و خواسته است بدین طریق به فرم و قالب موسوم به (جریان سیال ذهن) وارد شود و سیر راوی داستان را نه به شکل خطی و یکدست، درک مقطع و تجریدی abstract بدون اینکه دچار آشفتگی و سردرگمی خواننده شود، بنمایاند. بارزترین مشخصه این جریان در بوف کور هدایت و شازده احتجاب گلشیری، عزاداران بیل دکتر ساعدی و در این اواخر طوبی و معنای شب اثر شهرنوش فارسی پور و سمفونی مردگان اثر عباس معروفی، قبل از رویدادهای رمان پرستوهای کوچ به منصفی ظهور رسیده اند. ولی فرم روایی زیبای داستان در تودرتوهای وقایع کوتاه، بریده و ناقص محیط، گم و گور شده است. رمان به هیچ وجه استعاری نیست، همه چیز در عالم مادی و رئال گذاشته شده است و اکنون در ذهنیت "کمال" تبلور می یابند و دوباره به شناخت و نمود میرسند. رگه های سوررئالیستی در لابلای داستان خودی نشان میدهند، اما حضوری ناموفق و کمتر موثر و حتی بی تاثیر دارند. مانند کیوتراهایی که گنبد مسجد را بر میدارند و میرند...

نویسنده سعی دارد یک خروار دغدغه های ذهنی خود و معضلات اجتماعی محیطش را با سخاوتمندی در کنار هم بچیند و این مخلوط ناهمگون را به شکلی یکدست و روان قوام آورد اما متأسفانه همه چیز فدای حضور همه چیز داستان میشود. نویسنده با عجله به همه چیز اشاره کرده به همه آن چیزهایی که روح حساس او و اطرافیان او را که همه با هم اجتماع را تشکیل داده اند انگشت نهاده است، اما به رغم توضیحات مکرر کمال تمام زمینه های قبلی رویدادها نمایانده نشده است و کمال تنها با مرور یکی دو مورد از اتفاقات گذشته شخصیتها مانند: دیدن سرین و ران پر مو و برهنه برادر بزرگتر که مشغول تجاوز به پسر بچه های هشت ساله است از سوی حمید، و با توضیحاتی با سمه ای و کلیشه ای از "طه" و یا پدر اسماعیل، جنازه ابراهیم دایی کمال، سعی دارد گذشته های تاثیر گذار بر شخصیت آدمهای داستان دست و پا کند. و این تاثیر گذاری وقایع گذشته کنشمندهای کنونی کاراکترها و وابستگی شخصها به گذشته نه چندان تاثیر گذار تا آنجا پیش میرود که به صورت نمادی در میآید، تا هرگز فراموش نشود. مانند ساعت مچی که کمال آنرا از دست پوسیده دایی اش بر میدارد، آیین ترک خورده خانه کمال که دخترها بصورت عهدی نشکسته و یادگاری از فاتی خواهر جوانمرگ خود نگاه داشته اند و دیگر به سوی آن نمی روند. و برای نویسنده همه چیز در کمال به یادگار سپرده میشود، همه آن افکار و دغدغه ها که همواره با خود دارد و با نمودن آن نه تنها تسلی پیدا نکرده است اما با کوچاندن کمال از سرزمین خود به نحوی سعی در حفظ کردن آن آرمانها دارد. اما فرقی نمیکند چه کمال بمیرد و چه آرمانهای بشری، حیات همچنان وجود دارد حتی در آن محیط سرد و مغموم و وحشتناک، حتی بیشتر از هر جای دیگر در این نقطه از جهان زندگی وجود دارد، حتی با حضور چیره مرگ در تمام زوایای زندگی شخصی و گروهی آن ناحیه، آری زندگی همچنان پروسه خود را طی میکند.

پدیده کوچ همواره دستمایه رومانهای متعددی بوده است، و در مقام توجیه انقلاب و مبارزه و آزادیخواهی، اثبات حقانیت مفاهیم انسانی، مانند ستیزه‌گری مظلومان علیه ظالمان است.

در قاموس انقلاب، کوچ نه فرار از حقیقت نه ترس از واقعیت موجود بلکه یافتن راه حل مناسبی در مکانی نه چندان دور از خطر و امن، بلکه کم‌خطرتر برای تقویت بنیه مبارزه/انقلاب است. به عبارت دیگر کوچ خلأ مابین مرگ و زندگی است. راه سوم است. راه سومی که در طول تاریخ، انقلابیون بزرگ با استفاده از آن موفق به براندازی نظامات استبدادی و غیر منطقی حاکم شده‌اند. مشهورترین انقلابیون قرون و اعصار راه سومی را برای تداوم مبارزه برگزیده‌اند، نه از برای ادامه زندگی علیه مرگ، بلکه برای ساختن جهانی زیبا و آرمانی که در آن بتوان زندگی و مرگ را در جایگاه مناسب آن قرار داد. جهانی متعالی و متعادل که مرگ و زندگی مناسبات و ارتباط منطقی خود را بازیابند، و در این میانه انسان برای کشف و شهود خود و پیرامون به تلاشی مطمئنه دست بزند. تلاشی که بواسطه آن همه کس و همه چیز جایگاه منطقی خود را بیابند و کسی را بر جان دیگری دست یازیدن ممکن نباشد.

و اما کمال با برگزیدن راه سوم می‌خواهد به خلأ آرمانی و مجموعه آن تلاشها دست بیابد، اما در شرایط کنونی که همه چیز دستخوش تحولات پیچیده‌تری است، آیا کوچ کمال می‌تواند معنای حقیقی خود را متبلور سازد. آیا کوچ کمال می‌تواند به معنای پایان مبارزه نیز تلقی گردد؟ آیا کمال به قهرمان تبدیل شده است؟

فرخ نعمت پور با خلق این اثر خود را به عنوان یک نویسنده در جرگه نویسندگان کرد ثبت نموده است. دغدغه‌های ذهنی او بی شمار و حساسیتهای روحی اش قابل تحسین، اما رجوع به جهان گذشته تنها نوستالژی آفرین است، ولی آن گذشته‌های نه چندان دور اگر در قالب امروزی و با واقعیتهای موجود (نه بصورت افراطی قابل تحسین و یا مردود) بلکه به شیوه‌ای واقعی و نقادانه به رشته تحریر دریاورد بسیار موفقتر و کارا تر از آب در خواهد آمد. نعمت پور با توجه به قابلیت‌های تحسین برانگیزش در کاربرد واژه‌های نو، زیبا و اصیل و همچنین در ریشه‌یابی مسائل روانی و وقوع واکنشهای فردی، تواناییهای خود را به عنوان یک نویسنده در معرض دید خواننده گذاشته است، اما او راه درازی در پیش دارد و باید فروتنانه و با دیدی واقع بین به ریشه‌یابی عقب ماندگی (فقر مادی و فرهنگی) جامعه‌اش در فرم رمان بپردازد.

۲۲،۰۸،۲۰۰۱

آزاد کریمی